

الهیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۹
ص ۱-۲۰

نقد و بررسی دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی درباره ایمان و اسلام

عین اله خادمی* عبدالله علیزاده**



چکیده

قاضی عبدالجبار معتقد است ایمان، انجام طاعات و واجبات و نوافل و دوری از زشتی‌ها و محرمات است. او ایمان را از اسماء شرعی دانسته و بر آن است که جزو اسماء مدح به شمار می‌آید و صاحب آن مستحق پاداش می‌باشد. از نگاه او ایمان دارای سه رکن قول، معرفت و عمل است و عمل جزو لاینفک ایمان بوده و مشتمل بر سه بخش انجام طاعات و واجبات، انجام نوافل و دوری از زشتی‌ها و محرمات می‌گردد. عبدالجبار معتقد است اسلام نیز همانند ایمان از اسماء شرعی و جزو اسم‌های مدح بوده و فرد مسلمان نیز همانند فرد مؤمن، مستحق پاداش است؛ بنابراین اسلام و ایمان بنا بر رأی قاضی عبدالجبار متشابهند.

واژه‌های کلیدی

قاضی عبدالجبار همدانی، ایمان، اسلام، اسماء شرعی، اسماء مدح و ذم، واجبات، مستحبات، محرمات.

۱- طرح مسأله

دو مقوله ایمان و اسلام از نظر تاریخی، جزو نخستین و مهمترین مفاهیم کلامی به شمار می‌رود که در چند قرن آغازین فرهنگ اسلامی، چندین مسأله مهم را فراروی متکلمان و دانشوران اسلامی قرار داد و موجب تشتت آراء میان اندیشمندان مسلمان گردید و علی‌رغم رویکرد سیاسی که خوارج نسبت به ایمان داشتند، همین رویکرد از جهاتی باعث مباحثات و مجادلات کلامی، میان مسلمانان گردید و هر یک از بزرگان و اندیشمندان اسلامی، با توجه به تفسیر خویش از آموزه‌های وحیانی و روایات نبوی، پاسخی متفاوت پیرامون چیستی و چگونگی ایمان و اسلام بیان نموده‌اند و همین تعدد و تشتت آراء و اختلاف میان پاسخ‌ها، موجب پیدایش فرق و مکاتب مختلف کلامی گردید.

یکی از بزرگترین فرقه‌ها و مکاتب کلامی که در آغاز قرن فرهنگ اسلامی پدید آمد و عامل اولیه پیدایش آنها مسأله ایمان بود، فرقه معتزله و مکتب اعتزال می‌باشد. از جمله متکلمان معروف همین فرقه که در دوره خویش و زمان بعد از خود تحول گسترده‌ای را پدید آورد و مسائل کلامی را به شکلی مدون، در قالب تألیف و تصنیف در آورد و جزو افراد صاحب نظر و صاحب قلم این مکتب به شمار می‌آید، قاضی عبدالجبار همدانی است.

رویکرد او در عرصه ایمان با تفاوت‌های اندکی، همانند سایر مشایخ معتزلی مذهب، نظیر واصل بن عطاء، ابو الهذیل علاف، هشام الفوطی، نظام، ابوعلی و ابوهاشم جبایی است؛ زیرا گروه معتزله رویکرد عمل‌گرایانه را در باب ایمان در پیش گرفته‌اند و بر

این باورند که طاعات، جزو جدایی‌ناپذیر ایمان و از مقومات اصیل آن است و ایمان را بر اساس همین رویکرد تعریف و تبیین نموده‌اند. لذا در این پژوهش، پرسش‌های زیر در زمینه ایمان و اسلام، از دیدگاه قاضی عبدالجبار همدانی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

- ۱- معنا و مفهوم ایمان از دیدگاه قاضی چیست؟
- ۲- قاضی برای تبیین مفهوم ایمان از چه مبانی استفاده می‌نماید؟
- ۳- از نگاه عبدالجبار ارکان ایمان چه می‌باشد؟
- ۴- دیدگاه قاضی درباره حقیقت اسلام و رابطه آن با ایمان چیست؟

۲- پیشینه موضوع

نگارندگان در زمینه موضوع ایمان و اسلام از نگاه قاضی به لحاظ پیشینه موضوع، عیناً کتاب یا مقاله‌ای را پیدا ننموده؛ اما در کتب کلامی، الملل و النحل، تفاسیر و تاریخ و فرهنگ فرق اسلامی و یا کتابهایی که نظیر کتابهای فرهنگ مذاهب اسلامی آیت اله سبحانی، انسان و ایمان شهید مطهری و مفهوم ایمان در کلام اسلامی از ایزوتسو و پایان نامه ایمان و کفر در کلام اسلامی از ساجدی که به بررسی مسأله ایمان می‌پردازند، به مطالبی در این زمینه دست یافته و به بحث، پیرامون موضوع پرداخته‌اند.

به عنوان نمونه، در میان فرقه معتزله، افرادی چون واصل بن عطاء، ایمان را خصلتهای نیکو دانسته که چون در فردی جمع شود، آن فرد مؤمن بوده و آن را نامی متضمن مدح و ستایش دانسته است [ابن حزم، ۱۳۲۱، ج ۱، ۵۷ و بدوی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۰۵] و یا

«تجرید الاعتقاد» و «علمه حلی» در «شرح تجرید» و «باب حادی عشر» پیرامون ایمان و اسلام بحث نموده و آنها نیز میان ایمان و اسلام، تمایز قایل شده‌اند. به عنوان نمونه شیخ مفید وسعت ایمان را، کمتر از وسعت اسلام دانسته و ایمان را داخل اسلام می‌داند. [مفید، ۱۳۷۱، صص. ۵۴ و ۹۹ و مکدرموت، ۱۳۶۳، صص. ۴۷۷]

۳- معنا و مفهوم ایمان از دیدگاه قاضی عبد الجبار
قاضی عبدالجبار یکی از اندیشمندان مکتب اعتزال و احیاگر اندیشه‌های معتزلی در زمان خویش بوده و فردی است که آرای وی، هم در زمان حیات و هم در زمان ممات او، تأثیرات بسیاری بر سایر متکلمان و پیروان این مکتب گذاشته است.

یکی از مباحثی که از نگاه ژرف و تیز بین وی، پنهان نبوده و پیرامون آن به طور گسترده بحث و بررسی نموده است، مفهوم ایمان و مباحث اطراف این موضوع می‌باشد.

ایشان تبیین ماهیت ایمان و مسایل پیرامون آن را، به شکلی جامع، به همراه دلایلی نقلی و عقلی، در اصلی به نام «المنزله بین المنزلتین»، در مهم‌ترین کتاب کلامی خویش «شرح الاصول الخمسه» مطرح می‌کند و به بررسی آن می‌پردازد. به همین جهت ما قبل از ورود به بحث اصلی، ابتدا به مقدماتی که قاضی، برای آمادگی ذهن خواننده اظهار نموده است اشاره نموده، سپس معنا و مفهوم ایمان را از دیدگاه او تبیین خواهیم نمود.

۳-۱- وجه تسمیه منزله بین المنزلتین

وی در ابتدا به عنوان فتح باب، در مورد وجه تسمیه اصل «منزله بین المنزلتین» در فصلی با عنوان

ابوالهذیل علف ایمان را شامل همه طاعات واجب و مستحب دانسته است. [اشعری، ج ۱، ۳۰۲ و بدوی، ج ۱، ۲۰۰] و در برابر ابوالهذیل، محمد بن عبدالوهاب جبایی، ابوعلی و ابوهاشم جبایی برآند که ایمان، فقط پایبندی به واجبات می‌باشد. [اشعری، ج ۱، صص. ۳۰۵ و ۳۰۷ و بدوی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص. ۳۳۴ و ۴۰۳]

لازم به ذکر است بیشتر اندیشه‌های متکلمان مذکور، در کتب کلامی و ملل و نحل و آثار قاضی عبدالجبار ذکر گردیده است.

در میان فرقه اشاعره، متکلمانی چون ابوالحسن اشعری در کتابهای «اللمع»، «الابانه» و «مقالات الاسلامیین»، هم به بیان دیدگاه خویش درباره ایمان پرداخته و هم دیدگاه‌های بزرگان معتزلی را بیان نموده است. ابن فورک در کتاب «مقالات الشیخ ابی الحسن الاشعری»، باقلانی در «الانصاف» و «تمهید الاوائل»، غزالی در «احیاء العلوم»، رازی در «المحصل»، بیضاوی در تفسیر خود، «انوار التنزیل»، ایجی در «المواقف» و تفتازانی در «شرح المقاصد» از دیگر متکلمان اشعری مذهب هستند که در فصلی جداگانه پیرامون محور ایمان و اسلام به بحث پرداخته و هم دیدگاه‌های خود را بیان نموده‌اند و غالباً قایل به تمایز ایمان و اسلام گردیده‌اند و هم دیدگاه‌های سایر متکلمان معتزلی، اشعری و شیعی را تبیین نموده‌اند.

اما در مکتب شیعه، بزرگانی همانند شیخ صدوق در کتاب‌های نفیس «اعتقادات» و «خصال»، شیخ مفید در «شرح توحید صدوق» و «اوائل المقالات»، سید مرتضی در «الذخیره»، شیخ طوسی در «تمهید الاصول» و «التبیین فی تفسیر القرآن»، خواجه نصیر در

مرتکبان کبایر فاسقند، نه مؤمن و نه مسلم و هر اندازه هم که ترک طاعت بر فسق آنها بیفزاید، باز چنین است. [مکدرموت، ۱۳۸۴، : ۳۱۴]

۳-۲- مبانی قاضی عبدالجبار برای تبیین مفهوم ایمان: قاضی جهت تبیین مفهوم ایمان در کتاب شرح الاصول الخمسه از سه مبنا استفاده نموده است، این مبانی عبارتند از:

۳-۲-۱- مبنای اول: عبدالجبار بعد از تبیین وجه تسمیه منزله بین المنزلتین برای فرد مکلف، دو حالت فرض نموده و ضمن توضیحاتی پیرامون این دو حالت، مؤمن را از اسما مدح و کافر و فاسق را از اسماء ذم می‌داند. بنابراین در ابتدا برداشت قرآنی قاضی را از مکلف به صورت نموداری ترسیم نموده و سپس به بیان معنا و ماهیت ایمان از دیدگاه او خواهیم پرداخت.

«اسماء و احکام» چنین می‌گوید: دلیل آنکه اصل «اسماء و احکام» را با لقب «المنزله بین المنزلتین» نام‌گذاری نموده‌اند، آن است که صاحب گناه کبیره نامی میان دو نام و حکمی میان دو حکم دارد. نام او، نه کافر است و نه مؤمن، بلکه فاسق نامیده می‌شود و همچنین حکم او نیز، نه حکم کافر است و نه حکم مؤمن، بلکه حکم سومی است و این حکمی است که ما آن را به عنوان علت ملقب شدن مسأله به «المنزله بین المنزلتین» بیان نمودیم؛ زیرا صاحب گناه کبیره، نه مقام و جایگاه کافر را دارد که شایسته دوزخ و خلود در آن باشد و نه منزلت مؤمن را، که وارد بهشت شود، بلکه جایگاهی میان این دو جایگاه کافر و مؤمن، دوزخ و بهشت را داراست. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، : ۶۹۷، مکدرموت، ۱۳۸۴، : ۳۰۹، صابری، ۱۳۸۷، ج ۱، : ۱۵۹ و الندوه العالمیه، : ۲۶]

بنابراین، همین نام‌گذاری و وجه تسمیه، به یکی از اصول اعتقادات معتزله بر می‌گردد که می‌پندارند



نیز تبیین شود. لذا خود قاضی به تبیین و تقسیم بندی هر یک می‌پردازد و در انتهای این تبیین متذکر می‌گردد که پس از فراغت از حقیقت این الفاظ و آنچه مربوط به آن است به هدف خود در این باب می‌رسیم؛ زیرا هدف از این باب آن است که صاحب

قاضی بیان می‌دارد برای اینکه حقیقت مدح و ذم، استخفاف و اهانت، ثواب و عقاب و موالات و معادات بیان شود، این تقسیم بندی لازم است و در ادامه به تعریف و توضیح مدح و ذم و انواع آنها و سایر اصطلاحات مذکور می‌پردازد، که برای روشن شدن معنا و ماهیت ایمان لازم است این اصطلاحات

۳-۲-۱-۴- تبجیل

تبجیل بالا بردن مقام دیگری است و مخالف مدح و تعظیم است و به همین دلیل گفته نمی‌شود: «فلانَ یبجل الله تعالی کما یقال یعظمه و یمدحه» زمانی که مرجع آن برتری منزلت دیگری باشد و آن در مورد خداوند متصور نیست و مدح و تعظیم این چنین نیست و آن بیشتر از قول یا فعلی نیست، که از برتری حالت غیر خبر می‌دهد و در مورد خدا و غیره می‌آید. [همان، صص. ۶۹۹-۷۰۰]

۳-۲-۱-۵- ثواب (پاداش)

ثواب هر گونه نفع شایسته‌ای به روش تعظیم و اجلال است و چاره‌ای جز به شمار آوردن این شرایط نیست و اگر منفعتی نباشد و ضرری باشد، ثواب نیست و اگر مستحق نباشد از فضل جدا نمی‌گردد و نیز اگر مستحق بر سر راه تعظیم و اجلال نباشد از عوض جدا نشود و هر گاه این شرایط همه‌اش حاصل گردد، پس آن ثواب می‌باشد. [همان، : ۷۰۰]

۳-۲-۱-۶- عقاب (عذاب و مجازات)

هر ضرر محضی که مستحق روش استخفاف و درس عبرت باشد، ناچار است از اینکه ضرر باشد؛ زیرا اگر منفعت باشد، دیگر عقاب و عذاب نیست و هم چنین اگر مستحق نباشد از ظلم جدا نمی‌شود و همچنین اگر مستحق روش استخفاف و درس عبرت نباشد از حدودی که بر تائب اقامه می‌شود، جدا نگردد و هم چنین از این دردها و مصایب نازل از طرف خداوند متعال. [همان]

۳-۲-۱-۷- موالات (دوستی، همراهی و یاری کردن)

موالات باب مفاعله از ولایه است و ولایت به معنای یاری و واگذاری امر است. همان طور که خداوند متعال فرمود: «لا مَوْلَى لَهِمْ» [آیه ۲ / محمد] و «انما ولیکم الله و رسوله» [آیه ۵۵ / مائده] و همچنین

گناه کبیره نه مؤمن نامیده می‌شود و نه کافر، بلکه فاسق نامیده می‌شود. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، : ۶۹۸]
قاضی در این مبنا به توضیح و تفصیل هشت اصطلاح می‌پردازد، که این اصطلاحات عبارتند از:

۳-۲-۱-۱- مدح (ستایش)

مدح هر گونه سخنی است که از برتری حالت دیگری خبر می‌دهد و بر دو قسم است:
اول مدحی که به وسیله آن، شایسته ثواب می‌گردد و آن همانند کسی است که به وسیله انجام واجبات و دوری از زشتی‌ها و محرمات شایسته ستایش گردیده است.

دوم مدحی که به واسطه آن، فرد، شایسته هیچ پاداشی نمی‌گردد. همانند ستایش بر تساوی و توازن اعضاء، زیبایی صورت و قد و قامت و غیره. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، : ۶۹۹]

۳-۲-۱-۲- ذم (نکوهش)

ذم، سخنی است که بر عیب حالت دیگری خبر می‌دهد و همانند مدح، قصد و نیت در آن معتبر می‌باشد و بر دو قسم است:

اول ذمی که به وسیله آن، فرد مستحق عذاب می‌شود و آن همانند نکوهش کسی است که به خاطر کوتاهی در واجبات و انجام زشتی‌ها و محرمات شایسته نکوهش شده است.

دوم ذمی که مستحق عذاب نمی‌باشد. مانند نکوهش بر زشتی آفرینش و قیافه و لنگی و همانند آن می‌باشد. [همان]

۳-۲-۱-۳- تعظیم و استخفاف (بزرگداشت و تحقیر)

هر دو، همانند مدح و ذم به طور مساوی‌اند، جز اینکه تعظیم و استخفاف در قول و فعل، هر دو استعمال شده و به کار می‌رود؛ ولی مدح و ذم، فقط در اقوال به کار می‌رود. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، : ۶۹۹]

۳-۲-۲-۱- اسماء لغوی: همانند نام‌گذاری این اندام مخصوص، به عنوان دست و اندام دیگری به عنوان پا. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ص: ۷۱۰]

۳-۲-۲-۲- اسماء عرفی: مانند نام‌گذاری این حیوان مخصوص به عنوان دایه با اینکه این اسم در اصل نامی برای هر گونه جنبنده‌ای بر روی زمین می‌باشد و نام‌گذاری این ظرف مخصوص به عنوان قاروره با اینکه آن در اصل عبارت بوده است از چیزی که در آن شیء قرار می‌گیرد. [همان]

۳-۲-۲-۳- اسماء شرعی:

اول چیزهایی که جزو اسماء دینی می‌باشد، اسم‌هایی است که بر وزن فاعل جریان می‌یابد. مانند مؤمن، کافر و فاسق.

دوم آنچه که همانند آن نیست مانند نماز (الصلوة)، در حالی که در اصل به معنی دعا بوده است سپس در شرع، اسمی برای این عبادت مخصوص گردیده است و زکات که در اصل به معنی رشد و طهارت بوده است، سپس در شرع، اسمی برای خارج نمودن بخشی از مال گردیده است و نیز دیگر اسماء مانند روزه، حج و آنچه که همانند آنهاست. [همان]

به معنای محبت است و مراد از آن خواستن نفع دیگری است. گفته می‌شود: «فلانی، فلانی را دوست دارد» یعنی خیر او را می‌خواهد و به همین جهت در مورد خداوند متعال استعمال نمی‌شود؛ زیرا نفع و ضرر بر او محال است و هر گاه گفته شود: «فلانی از اولیاء خدا است» آن نوعی توسع در تعبیر است و منظور از آن این است که یاری اولیاء خدا را یا خیر آنها را می‌خواهد و هر گاه گفته شود خداوند بنده‌اش را دوست دارد، مراد این است که او پاداش دهی و تفضل بر او را می‌خواهد. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، صص: ۷۰۰-۷۰۱]

۳-۲-۱-۸- معادات (دشمنی)

معادات نیز از باب مفاعله، به معنی دشمنی است. معنای آن خواستن نزول ضرر بر دیگری است و هنگامی که گفته شود: «فلانی دشمنی خدا را کند»، منظور آن است که او نزول ضرر بر اولیاء خدا را می‌خواهد. هنگامی که در مورد خداوند متعال گفته شود که خداوند دشمن اوست، منظور آن است که خداوند، می‌خواهد او را مجازات نماید. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ص: ۷۰۱]

۳-۲-۲- مبنای دوم: تقسیم بندی اسماء از لحاظ «لغوی، عرفی و شرعی»

قاضی بعد از تفصیل اصطلاحات هشت گانه‌ای که تبیین شد برای ورود به معنا و ماهیت ایمان، اسماء را به سه قسم لغوی، عرفی و شرعی تقسیم بندی می‌کند و اسمایی مانند مؤمن، فاسق و کافر را جزو اسماء شرعی شمرده و به معنای لغوی آن توجهی ندارد؛ زیرا معتقد است تمامی این اسماء، از معنای لغوی به معنای شرعی منتقل شده‌اند. بر اساس دیدگاه قاضی عبد الجبار اسماء بر سه قسمند که عبارتند از:

۳-۲-۳- مبنای سوم: تقسیم بندی اسماء بر اساس فایده

قاضی در این مبنا، اسم‌ها را بر اساس نوع فایده مدح یا ذم، یا عدم برخورداری از هیچ یک از دو فایده مذکور، به سه دسته تقسیم می‌نماید.

۳-۲-۳-۱- اسم‌هایی که فایده مدح و تعظیم می‌دهد. این اسماء به دو بخش تقسیم می‌گردند:

اول اسم‌هایی که مجرد مدح و ستایش را، فایده می‌دهند مانند: مؤمن، برّ، تقی.

دوم اسمایی که با واسطه و قرینه، ستایش را فایده می‌دهند. مانند: مصلی، مطیع. این دسته از اسماء،

هم چنین معتقد است به کار گیری اسماء ذم، فقط برای کسانی که اهل ذم و تحقیرند، جایز می‌باشد. [همان] وی درباره کاربرد دسته سوم اسماء، اظهار می‌دارد: «اما آنچه که، هیچ یک از مدح و ذم را فایده نمی‌دهد، کاربرد آن به قرینه، احتیاج دارد و اجراء آن برای هر دو دسته صحیح است، مگر زمانی که مانعی از آن جلوگیری نماید. [همان و مکدموت، ۱۳۸۴، : ۳۱۰]

۳-۳- نتیجه مبانی سه گانه قاضی

نتیجه‌ای که از این تقسیم بندی‌های سه گانه قاضی، از اسماء می‌توان گرفت، آن است که وی در حقیقت خواسته است نتیجه‌گیری نماید که ایمان و مؤمن، جزو اسماء مدح و شرعی است و در گروه اسمایی قرار می‌گیرد که صرفاً فایده مدح و تعظیم داشته و ربطی به اسماء لغوی و عرفی ندارد. به نوعی همین تقسیمات مبنای ادعای او و سایر معتزله برای تعریف و تبیین مفهوم ایمان می‌باشد.

۳-۴- تعریف ایمان از دیدگاه قاضی: عبدالجبار در برخی از آثار خویش، تعاریفی را از ایمان بیان نموده است که در ادامه به تبیین این تعاریف می‌پردازیم.

۳-۴-۱- اولین تعریفی که قاضی عبدالجبار از ایمان ارایه می‌دهد، همان تعریفی است که واصل بن عطاء و ابوالهذیل علاف بیان داشته‌اند و قاضی نیز، همین تعریف را پذیرفته است و اظهار می‌نماید: «ایمان عبارت از انجام طاعات و واجبات و نوافل و دوری از زشتی‌ها و محرّمات است.» [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۷، شهرستانی، ۱۴۰۴، ج ۱، صص. ۴۵-۴۸، ایجی، ۱۹۹۷، ج ۳، : ۵۲۸، تفتازانی، ۱۹۹۶، : ۴۴۴، محقق طوسی و علامه حلی، ۱۴۱۳، : ۳۴۴، ابن داود حلی، ۱۳۶۷، : ۷۷، ملاصدر، ۱۳۶۶، ج ۱، : ۲۴۶، بدوی، ۱۳۷۴، ج ۱، : ۲۰۰ و محمدی گیلانی، ۱۳۷۹، : ۱۸۶] امام فخر رازی در تفسیر کبیر، ذیل آیه [۳/ بقره] مشابه همین تعریف را رازی، از قول واصل،

دلالتشان بر شایستگی صاحب آن بر مدح و تعظیم، به شرط دوری از گناهان و خودداری از آنهاست و آنچه که جانشین آنها می‌شود. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، صص. ۷۱۰-۷۱۱]

۳-۲-۳- اسمایی که فایده ذم و تحقیر می‌دهد. این اسماء نیز به دو بخش تقسیم می‌گردند: اول اسمایی که مجرد ذم و نکوهش را فایده می‌دهند مانند: فاسق، متهتک، ملعون و آنچه که جانشین آنها می‌شود.

دوم اسمایی که با واسطه و قرینه، نکوهش را فایده می‌دهد مانند: ظالم و عاصی، بنابراین دلالت این گونه از اسماء، بر شایستگی نکوهش، مشروط به این است که طاعتی بزرگتر از آن معصیت نداشته باشد و به همین خاطر در مورد انبیاء صحیح است که خود را به ستم توصیف کنند، با علم به اینکه آنها مرتکب گناهان کبیره نمی‌شوند و شایسته ذم و لعن نیستند [همان، : ۷۱۱] قاضی پس از بیان این دو قسم، از اسمایی که فایده ذم و تحقیر می‌دهد، پرسشی را طرح نموده و در جواب می‌گوید: «پس اگر بگویند: هر گاه این اسم، مجرد ذم را فایده ندهد؛ پس چرا آن را بر تائب و غیر از آن، از مؤمنان اطلاق کردند؟ گوییم: اگر او خطا و اشتباه فرض نکرد، جایز است، جز آن که برای توهم فرض شده است، بنابراین آنچه که در مواضعی آن را بیان نموده‌ایم.» [همان]

۳-۲-۳- اسمایی که هیچ یک از آن دو (مدح و ذم) را، فایده نمی‌دهد. مانند: آکل، شارب، ماشی، داخل، خارج، قایم و قاعد. به همین دلیل، این اسماء از آن اسم‌هایی نیستند، که برای مدح و ذم در نظر گرفته شده باشند و به کارگیری آنها، هم برای مؤمن و هم برای فاسق جایز است.

قاضی بعد از تعریف و تبیین اسماء مذکور و تأکید بر فهم اسمیت این اسماء، بر آن است که، کاربرد اسماء مدح، برای کسی که شایستگی مدح و تعظیم را ندارد، جایز نیست.

ایجابی بر اهمیت قطعی عمل در ایمان تأکید می‌کردند.» [ایزوتسو، ۱۳۸۰، ۲۱۶]

تفتازانی استنباط عمومی معتزله در باب ایمان را به صورتی مختصر این چنین ارائه می‌دهد: اطاعات، رکن ماهیت واقعی ایمان را می‌سازند. به گونه‌ای که هر کس از آنها غفلت کند مؤمن نیست.» [تفتازانی، ۱۴۰۱، ج ۲، ۲۵۷؛ ایزوتسو، ۱۳۸۰، ۲۱۶ و پژوهشگران گروه فلسفه، ۱۳۸۲، ج ۳، ۳۴] و زمخشری، متکلم و مفسر معروف معتزلی، در تفسیر آیه [۹/ یونس] می‌گوید: «آیه به نحو قطعی نشان می‌دهد آن نوع ایمانی که انسان را شایسته دریافت هدایت، امداد و نور الهی در روز رستاخیز می‌کند، ایمان مشروط است، یعنی ایمان همراه با اعمال صالح، با این استلزام که امداد الهی و نور الهی به انسانی که ایمانش با اعمال صالح همراه نباشد، اعطاء نخواهد شد.» [زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، صص. ۳۳۰-۳۳۱ و ایزوتسو، ۱۳۸۰، ۲۱۶]

خلاصه بحث آنکه، بنابر رأی قاضی عبدالجبار، ایمان از اسماء شرعی است و جزو اسماء مدح به شمار می‌آید و در گروه اسمایی است که صاحب آن مستحق پاداش می‌گردد و انجام واجبات و نوافل و ترک محرمات جزو عناصر و ارکان اصلی ماهیت ایمان می‌باشد و چنانکه مؤمنی، مرتکب ترک عملی گردید، از جرگه مؤمنان خارج گردیده و فاسق تلقی خواهد شد.

۳-۴-۲- علاوه بر تعریف قبلی، قاضی در یکی دیگر از کتاب‌های خویش (المنیه و الأمل)، ضمن شرح اعتقادات معتزله به طور مختصر و موجز، ایمان را با تمامی ارکان آن، تعریف می‌نماید، او بر این باور است که: «... ایمان عبارت از قول، معرفت و عمل است و مؤمن جزو اهل بهشت است و نیز [معتزله] به منزله بین المنزلتین، معتقدند و آن عبارت از این است که فاسق، مؤمن و یا کافر نامیده نمی‌شود...» [عبدالجبار، ۱۳]

ابی الهذیل و قاضی متذکر شده و می‌نویسد: «آنها بر این باورند که ایمان، عبارت است از انجام همه اطاعات، خواه واجب باشد خواه مستحب و یا از باب اقوال باشد یا افعال یا اعتقادات.» [رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ۲۷۰؛ رازی، ۵۶۷ و خواجه نصیر، ۱۴۰۵، ۴۰۱]

بدیهی است قاضی در تعریف خویش از ایمان، بر خلاف ابوعلی و ابوهاشم جبایی، انجام نوافل را، جزو تعریف ایمان آورده است، در حالی که آنها نوافل را جزو تعریف ایمان ذکر نکرده‌اند و معتقدند: «ایمان عبارت از انجام واجبات به تنهایی، بدون انجام مستحبات می‌باشد.» [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۷؛ اشعری، ۲۶۹؛ رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ۲۷۰؛ محقق طوسی و علامه حلی، ۱۴۱۳، ۳۴۴؛ ایچی، ۱۹۹۷، ج ۳، ۵۲۸؛ ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۱، ۲۴۶؛ بدوی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۴۰۳؛ سبحانی، ۱۳، محمدی گیلانی، ۱۳۷۹، ۱۸۶؛ برهانی، ۱۳۸۳، ج ۲، ۱۷۱]

قاضی در کتاب المغنی در مورد دیدگاه ابو علی و ابوهاشم جبایی درباره ایمان و دلیل آنکه آنها نوافل را جزو ایمان نمی‌دانند، می‌نویسد: واجبات نزد شیخین ما (ابو علی و ابوهاشم) به ایمان، اسلام و دین و آنچه که همانند آنهاست، تعبیر می‌شود؛ زیرا نوافل در نزد آنها، در ایمان، اسلام و دین وارد نمی‌شود. [عبدالجبار، ۱۳۸۵، ج ۱۷، ۱۰۱ و القنائی، ۳۰]

ایزوتسو درباره مفهوم معتزلی ایمان گوید: «بسیاری از متفکران بزرگ معتزلی‌گری، مانند ابوالهذیل، هشام الفوطی، عباد بن سلیمان، نظام، جبایی و ابوبکر الأصب، ایمان را بر حسب طاعات، یعنی وظایف دینی تعریف کرده‌اند. از این لحاظ می‌توان گفت که مفهوم معتزلی ایمان، ماهیتی شرعی داشت. اگر چه جنبه‌های مهم دیگری نیز داشت. تنها تفاوت اساسی میان خوارج - معتزله و جهمیه این بود که جهمیه موضعی منفی در قبال اهمیت عمل اتخاذ کردند، در حالی که خوارج - معتزله به نحو

۴-۱- قول: قاضی ضمن استناد به حدیث شریف نبی مکرم اسلام (ص) که در کتاب «تنزیه القرآن» روایت نموده است، اولین رکن ایمان را، «اقرار زبانی» معرفی نموده و بیان خویش را این گونه مدلل می‌دارد: «اظهار ایمان، (به تنهایی) ایمان نیست و هر گاه این ایمان، بر معرفت قلبی استوار باشد، ایمان می‌باشد و بر همین اساس پیامبر (ص) فرمود: *الایمانُ قولٌ باللسانِ و معرفةٌ بالقلبِ و عملٌ بالجوارحِ*» [عبدالجبار، ۲۰۰۶، ۱۵] بدیهی است قاضی با ذکر این حدیث، یکی از ارکان ایمان را قول (اقرار زبانی) می‌داند.

۴-۲- معرفت: رکن دوم ایمان، بنا به اظهار قاضی، معرفت است. ایشان درباره حقیقت معرفت در ابتدای کتاب «شرح اصول خمسه» می‌نویسد: «معناها: *ما یقتضی سكون النفس و تلج الصدور و طمأنینه القلب*». [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۴۶] بنابراین هر گاه انسان به آرامش روحی و رضایت و خشنودی دل و آرامش قلبی برسد، به حقیقت معرفت و به یکی دیگر از ارکان ایمان، دست یازیده است و این، مرتبه معرفت حقیقی از دیدگاه عبدالجبار معتزلی است و یا در «المغنی» گوید: «و هذا المعنى الذى يقتضى سکون النفس، یسمى معرفه، كما یسمى علماء و این معنایی که آرامش نفس را در بر دارد، معرفت نامیده می‌شود، همان‌طور که علم نامیده شده است. [عبدالجبار، ۱۳۸۵، ج ۱۲، ۱۶]

۴-۳- عمل: اما سالک طریق ایمان، هنوز به ایمان حقیقی و جایگاه واقعی ایمان دست نیافته است؛ زیرا قول و معرفت، تنها دو رکن از ارکان سه‌گانه ایمان هستند که بدون رکن سوم، ایمان ناقص بوده و هنوز به مرتبه کمال نرسیده است، این است که عبدالجبار در شرح آیات [۲-۴/ انفال]، به «عمل» به عنوان سومین رکن ایمان، اشاره نموده و گوید: «ایمان، قول و عمل است و همه طاعات در آن وارد می‌شود و مؤمن فقط با برپایی حق عبادات، مؤمن می‌باشد و هر

شایان ذکر است قاضی در یکی از مجلدات کتاب «المغنی» پیرامون حقیقت علم و معرفت بحث‌های مفصلی نموده و حقیقت معرفت را به عنوان یکی از ارکان اساسی در تعریف ایمان، مورد باز شناسی دقیق قرار می‌دهد. او درباره حقیقت علم گوید: «بدان که علم، همان معنایی است که آرامش نفس عالم را، نسبت به آنچه دریافت نموده است در بر دارد و به وسیله آن، از غیر خود جدا می‌گردد و آن معنا فقط زمانی که اعتقادی باشد، به این حکم اختصاص می‌یابد.» [عبدالجبار، ۱۳۸۵، ج ۱۲، ۱۳] و در بیان حقیقت معرفت این چنین گوید: «و این معنایی که آرامش نفس را در بر دارد، معرفت نامیده می‌شود، همان‌طور که علم نامیده شده است و جدایی و فاصله‌ای میان فواید این دو (علم و معرفت) نیست و به همین دلیل هر عالمی، عارف نامیده می‌شود و مجاز در این باب، معتبر نیست.» [عبدالجبار، ۱۳۸۵، ج ۱۲، ۱۶]

از تعریفی که قاضی در باب حقیقت ایمان اظهار می‌دارد، چنین می‌توان نتیجه گرفت که معرفت، باعث آرامش و سکون نفس عارف است و همین آرامش نفس، در بحث ایمان، جزو آثار و ثمرات ایمان نیز به شمار آمده است، [کلینی، ۱۳۶۴، ج ۳، ۲۴، مطهری، ج ۲، صص. ۴۶-۵۱، کاشانی‌ها، ۱۳۷۶، صص. ۵۱-۵۲ و پژوهشگران گروه فلسفه، ۱۳۸۲، ج ۳، ۶۶] آرامشی که در پرتو ایمان، برای شخص مؤمن حاصل می‌گردد و به همین خاطر قاضی در تعریف خویش از ایمان، معرفت را جزو ارکان آن به شمار آورده است.

۴- ارکان ایمان از منظر قاضی عبدالجبار

بر اساس تعاریفی که قاضی در کتاب‌های «شرح اصول خمسه» و «المنیه و الامل» از «ایمان» ارایه نمود، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری نمود، که بنابر رأی و نظر او، ایمان از سه رکن اساسی و اصیل تشکیل شده است، که این ارکان به شرح زیر می‌باشد.

گاه از او گناه کبیره‌ای سر زند (آن گاه) او را از ایمان خارج می‌سازد.» [عبدالجبار، ۲۰۰۶، ۱۵۰]

آنچه که از آرای قاضی و سایر مشایخ معتزله نظیر واصل بن عطاء، ابوالهذیل علاف، هشام الفوطی، عباد بن سلیمان، ابراهیم نظام، ابوعلی و ابو هاشم جبایی و... [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۷، رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ۲۷۰، شهرستانی، ۱۴۰۴، ج ۱، صص. ۴۵-۴۸ و بدوی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص. ۱۰۵-۱۰۳] مشهود است آن است که قاضی به پیروی از متقدمین خویش و با تفسیری که از احادیث و روایات پیامبر (ص) داشته است بر آن است، که عمل از ارکان اساسی ایمان می‌باشد و برای آن دلایلی را نیز ذکر می‌نماید، که در ادامه پیرامون آن بحث خواهیم کرد.

نکته شایان ذکر در اینجا آن است که قاضی، همانند دیگر متشرعان، با الهام از آیات و روایات، معتقد است که شرط صحت عمل در ایمان و دریافت ثواب به وسیله آن، خلوص نیت و طلب قربت حضرت احدیت می‌باشد؛ به همین جهت برای تأکید این امر در کتاب «المغنی» مطلب را، بدین گونه تبیین می‌نماید: «هر چیزی که در شرع، همانند نماز، روزه، حج و ... به وسیله آن خداوند عبادت، بندگی و پرستش می‌گردد، شرط صحت آن برای مکلف آن است که به جهت تقرب الهی انجام شود و آن طلب قربت است و مراد از قربت، طلب ثوابی است که جایگاهی بالاتر از آن نیست...» [عبدالجبار، ۱۳۸۵، ج ۲۰، قسمت دوم، ۲۵۲]

۴-۳-۱- بخش‌های عمل از دیدگاه قاضی

اما خود عمل به عنوان رکن سوم، به سه بخش «انجام طاعات و واجبات»، «انجام نوافل» و «دوری از زشتی‌ها و محرّمات» تقسیم می‌گردد و چنانچه مؤمن، ملتزم به یکی از این بخش‌ها نبوده و آن را ترک نماید، از دیدگاه قاضی و معتزله، از دایره ایمان خارج می‌گردد.

۴-۳-۱-۱- دلایل جزئیت انجام طاعات و واجبات در مفهوم ایمان: قاضی بر آن است که، انجام طاعات و واجبات داخل مفهوم ایمان بوده و برای آن، دلایلی را اقامه می‌نماید.

۴-۳-۱-۱-۱- دلیل اول: اساس این دلیل، همان نمودار قاضی، درباره مکلف است؛ زیرا فاسق در شاخه‌ای، جدای از شاخه مؤمن است، پس این دو از هم جدایند. به عبارت دیگر، مؤمن لقب مدح است و نمی‌تواند با فاسق که لقب ذم است، در یک جا جمع شود. نتیجه اینکه معنای شرعی ایمان، به گونه‌ای است که بر فاسق تطبیق نمی‌شود. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۲ و جوادی، ۱۳۶۷، ۱۶۵] البته قاضی قبول دارد که ممکن است، فاسق به لحاظ لغوی مؤمن باشد؛ زیرا تصدیق به خدا و رسول دارد؛ اما این، برای جامه ایمان شرعی به تن کردن، کافی نیست. او می‌گوید: برای مثال به واژه رب نگاه کنید که چگونه در معنای شرعی، فقط برای خداوند صادق است؛ ولی در معنای لغوی، موارد استعمال متعددی دارد؛ مثلاً ربّ البیت، ربّ البلد و ... اما وقتی به صورت مطلق به کار می‌رود، منظور از آن، فقط خداوند است. در مورد مؤمن نیز، همین‌طور است. مؤمن که اسم مدح است و مستحق ثواب می‌باشد، وقتی به صورت مطلق آورده می‌شود، فقط بر مفاد شرعی دلالت دارد. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۲]

بر سخن عبدالجبار، اشکال شده است که مدح و ثواب موعود در قرآن، بر ایمان مقید بار شده است و این نشان می‌دهد که در صورت مطلق آمدن، معنای لغوی آن مراد است؛ همانند آیه [۲۱/ حدید] که می‌فرماید: «سابقوا الی مغفره من ربکم و جنبه عرض‌ها کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رُسُلُه...».

عبدالجبار پاسخ داده است که در این مقام، قرینه قطعی وجود دارد که از ایمان، نه معنای لغوی آن، بلکه مراد، معنای شرعی آن است و قرینه مورد نظر حکم عقل بر آن است، یا وجود ذکری از آن در زمان

قبل.» [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۲ و جواد، ۱۳۶۷، : ۱۶۵]

۴-۳-۱-۱-۲- دلیل دوم: آیه [۱۴۳/بقره] «ما كان الله ليضيع إيمانكم» دال بر جزئیت انجام واجبات در مفهوم ایمان است؛ زیرا روایات متعددی وجود دارد که ایمانکم به معنای صلاتکم است و این بهترین گواه دخل اعمالی چون نماز، در مفهوم ایمان است. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۸ و همو، ۲۰۰۶، ۱۵۰، جواد، ۱۳۶۷، صص. ۱۶۵ - ۱۶۶ و فعالی، ۱۳۸۴، : ۳۳]

این دلیل مورد نقد سید مرتضی قرار گرفت و او بر این باور است که، ادعای قاضی عبدالجبار - ایمانکم به معنی صلاتکم است - مبتنی بر خبر واحد است و بر اساس خبر واحد نمی‌توان از ظاهر آیه قرآن عدول کرد. علاوه بر آن بر فرض پذیرش مدعای پیش گفته، مفادش این نیست که انجام عمل صلاۀ، جزئی از ایمان است؛ بلکه بدین معنی است که از لوازم ایمان، تصدیق به نماز است. [سید مرتضی، : ۵۴۸ و جواد، ۱۳۶۷، : ۱۶۶]

شهید ثانی نیز با مدعای قاضی موافق نیست و در نقد آن می‌گوید: «این آیه، اخص از مدعاست؛ زیرا بر فرض صحت استدلال، دلالت بر جزو بودن صلاۀ دارد و نه اعمال دیگر.» [جواد، ۱۳۶۷، : ۱۶۶]

۴-۳-۱-۱-۳- دلیل سوم: آیات «أما المؤمنون الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ... الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا...» [۲-۴/انفال] مفاد این آیات این است که مؤمن خوف قلبی دارد و اقامۀ نماز می‌کند و ... و این یعنی دخول چنین اعمالی در مفهوم ایمان است.

این دلیل قاضی نیز از سوی متکلمان شیعی از جمله سید مرتضی، مورد نقد قرار گرفت. این محققان بر این باورند که این آیات دال بر این معنا نیستند که اگر کسی ذکر خدا نکفت یا نماز نخواند و انفاق نکرد، مؤمن نیست. مثلاً اگر کسی بگوید: «أما الرجلُ مَنْ يَضِبُّ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» معنای سخن او این

است که، بهترین مردان کسی است که، جلودار نفس خود باشد؛ اما از این کلام چنین استنباط نمی‌شود که اگر کسی، در برابر غضب نتواند خود را کنترل کند، مرد نیست. در اینجا هم معنای آیه این است که برترین مؤمنان چنین خصوصیتی را دارند. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۳، همو، ۲۰۰۶، ۱۵۰، سید مرتضی، : ۵۴۷، شیخ طوسی، ۱۳۵۸، ۶۵۰، جواد، ۱۳۶۷، : ۱۶۷ و فعالی، ۱۳۸۴، : ۳۳]

۴-۳-۱-۱-۴- دلیل چهارم: قاضی عبدالجبار بر اساس مبانی پیش گفته و نیز سایر معتزله معتقدند دین، اسلام و ایمان هر سه در مراد شرعی، یک معنا دارند و همگی از اسما مدح هستند. قاضی در این باره گوید: «آنچه که بر صحت این تعریف دلالت می‌کند آن است که امت اسلامی، اتفاق نظر دارند بر اینکه دو رکعت نماز صبح جزو دین است و هر گاه ثابت شود که آن جزو دین است، ثابت می‌گردد که آن جزو ایمان است. برای اینکه دین و ایمان یکی هستند.» [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۷ و همو، ۲۰۰۶، : ۶۹ و ۳۴۹] بنابر سخن شیخ مفید، معنای دینی این کلمات، در نظر معتزله، خوارج و زیدیه یکی است و تفاوت ندارد. [مفید، ۱۳۷۱، : ۴۸ و جواد، ۱۳۶۷، : ۴۸]

آنها از همین مبانی استفاده کرده و به آیات زیر استناد می‌کنند، تا دخول اعمال در مفهوم ایمان را اثبات نمایند.

یکی آیه «و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمه.» [آیه ۵/بنیه] چون در این آیه گفته شده که دین محکم، همان عبادت مخلصانه خدا، اقامۀ نماز و دادن زکات است و دین، همان ایمان است؛ پس اعمال در معنای ایمان دخیل است.

این دلیل قاضی نیز بسان ادله پیش گفته، مورد نقد جدی محققان شیعی از جمله سید مرتضی قرار گرفت. سید مرتضی می‌گوید: اگر بر فرض این مدعا را بپذیریم که معنای دین و ایمان با هم یکی است،

نماز، روزه و ... جزو اسلامند وجود ندارد، پس نباید تردیدی در جزو بودن آنها برای ایمان روا داشت. پیرامون این استدلال جواب داده شده است که اولاً استثنا، دلالت بر وحدت مفهومی نمی‌کند.

ثانیاً اینکه انجام اعمال جزو اسلام باشد، جای تردید است؛ زیرا به حتم تصدیق و اقرار به اعمال فوق، جزو اسلام است و انکار عمدی و عالمانه آنها موجب کفر می‌باشد؛ اما این بدان معنا نیست که عمل خارجی هم جزو اسلام و در نهایت ایمان باشد. [سید مرتضی: ۵۴۶، شیخ طوسی، ۱۳۵۸: ۶۴۹ و جوادی، ۱۳۷۶، صص. ۱۶۸ - ۱۶۹]

۴-۳-۱-۱-۵- دلیل پنجم: علاوه بر دلایل پیش گفته، دلیل دیگری را نیز می‌توان بر این دلایل قاضی و معتزله، پیوند زد و آن فصلی است که قاضی در کتاب المغنی ذکر نموده است و معتقد است که برای خداوند سبحان، نیکوست که فقط به کارهای نیک واجب و مستحب تکلیف نماید. [عبدالجبّار، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ۵۰۲]

۴-۳-۱-۲- دلایل جزئیت انجام نوافل در مفهوم ایمان

در بخش تعریف مفهوم ایمان از دیدگاه قاضی، بیان گردید که عبدالجبّار، بر خلاف ابو علی و ابوهاشم جبایی انجام نوافل را جزو مقومات مفهومی ایمان، ذکر نموده است در حالی که آن دو، نوافل را از تعریف ایمان حذف نموده‌اند و فقط بر انجام واجبات تأکید داشته‌اند؛ لذا قاضی برای اثبات مدعای خویش، دلایلی را بر شمرده که در ادامه به تبیین آنها می‌پردازیم.

۴-۳-۱-۲-۱- دلیل اول: قاضی در شرح اصول خمس از قول ابو علی و ابوهاشم، استدلالی را مبنی بر عدم جزئیت نوافل در مفهوم ایمان، ذکر نموده و گوید: «آنها گویند: اگر نوافل جزو ایمان باشد، واجب است هنگامی که انسان، نافله‌ای را ترک نمود و در آن خللی ایجاد کرد، تارک بخشی از ایمان باشد؛ لذا به خاطر آن، ناقص الایمان یا غیر کامل الایمان گردد؛ در

مدعای دیگر - واژه ذلک در آیه پیش گفته به کل مطالب قبلی آیه بر می‌گردد - از نظر ما قابل پذیرش نیست و ممکن است کسی اشکال کند. ظاهر آیه مؤید این مدعاست که ذلک به ماتقدم ناظر است.

سید مرتضی در پاسخ می‌گوید: بر فرض پذیرش مدعای مستشکل می‌گوییم: برگشت ذلک به کل ما تقدم، توالی فاسدی در بر دارد، جهت اجتناب از این توالی فاسد، ما از ظاهر آیه عدول می‌کنیم.

او در ادامه نقدش از جهت دیگر، این مدعا - ذلک در آیه به کل مطالب قبلی بر می‌گردد - را به چالش می‌کشانند و می‌گویند: اساساً واژه ذلک برای اشاره به مفرد مذکر می‌آید و برای اشاره به امور متعدد، از تلک استفاده می‌شود. گذشته از این، اگر استدلال معتزله درست باشد، باید در این آیه «انَّ عده الشهور عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله يوم خلق السماوات و الارض منها حُرْمٌ، ذلک الدین القیم» [آیه ۳۶ توبه] هم بگویند که مفاد واژه ذلک در آن بیان، معنای دین قیم است، که عبارت از دوازده تا بودن تعداد ماه‌هاست. آیا معتزله ملتزم به این معنا هستند که دین قیم، یعنی عدد ماه‌هایی که قبل از آن آمده است؟!.

دوم آیه «فأخرجنا من كان فيها من المؤمنین فما وجدنا فيها غیر بیئت من المسلمین» [آیات ۳۵-۳۶/ ذاریات] این آیه علاوه بر اینکه دلالت بر وحدت معنایی مؤمن و مسلم دارد، به یک واسطه بر دخالت اعمال در معنای ایمان، صحه می‌گذارد؛ زیرا همه قبول دارند که در معنای مسلم، انجام طاعات و اجتناب از معاصی، پنهان است. استثنای مسلمین از مؤمنین می‌رساند که این دو، دارای یک معنا هستند و چون شکی نیست که اعمال جزو اسلامند، پس جزو ایمان هم هستند. به عبارت دیگر تردیدی در اینکه

۱- پس هر که از مومنان در آن شهرها بود بیرون برویم ولی در آنجا جز یک خانه از فرمانبران خدا بیشتر نیافتیم.

قبیح است؛ زیرا هدف از تکلیف، اعطای منفعت به مکلف است. [عبدالجبار، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ۵۰۳] لذا برای اینکه مکلف به مرحله کسب منفعت به طور کامل برسد، بایستی در زمینه ایمان خویش، پای بند به تمام واجبات و نوافل بوده و از زشتی‌ها و محرماتی که خداوند منع نموده است، پرهیزد تا از این منفعت الهی برخوردار گردد و خداوند نیز با مکلف نمودن وی به واجبات و نوافل، این راه را، برای فرد مکلف تسهیل نموده و از طریق ایمان و التزام عملی به آنها، او را بدین منفعت می‌رساند.

خلاصه کلام آن که از دیدگاه قاضی، انسان مؤمن کسی است که به تمام وظایف خود عمل کند و ملتزم به انجام اوامر و نواهی واجب و مستحب باشد و ایمان، زمانی محقق می‌گردد که انسان به عمل می‌پردازد و در یک جمله ایمان، مؤمنانه زیستن است؛ به همین جهت بر اساس اندیشه‌های معتزله، اگر کسی پیامبران را تصدیق نماید؛ ولی مرتکب گناهان کبیره شود یا نافله‌ای را ترک نماید، مؤمن نیست، بلکه در مرحله‌ای و جایگاهی، میان ایمان و کفر یا منزله بین المنزلتین ایستاده است. بنابراین از دیدگاه قاضی و نیز سایر مشایخ معتزله ایمان بدون عمل، معنا و مفهومی نداشته و عمل تأثیر و دخالت مستقیم و مباشر بر ایمان دارد.

۵- حقیقت ایمان و اسلام از دیدگاه قاضی عبدالجبار

بحث حقیقت ایمان و اسلام و تفاوت یا تشابه این دو با یکدیگر، از جمله مباحث مهم و اساسی‌ای است که از همان ابتدای اسلام و شروع مباحث کلامی میان مسلمانان، مورد اقبال عمومی قرار گرفته است و به جهت گرایش‌های مختلف فلسفی، کلامی و تفسیری، جواب‌هایی متفاوت، به آن داده شده است.

اسلام با اقرار زبانی حاصل می‌شود ولی ایمان امری درونی، گرایش قلبی و پذیرشی باطنی است.

حالی که خلاف آن شناخته شده است.» [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۸]

قاضی استدلال ابو علی و ابو هاشم را، صحیح ندانسته و معتقد است این دو اسم (ناقص الایمان و غیر کامل الایمان)، نباید برای تارک نوافل به کار رود؛ زیرا فردی که، چنین خطایی را مرتکب شده، مستحق تحقیر و نکوهش می‌باشد، نه این که نام ناقص الایمان یا غیر کامل الایمان و یا تارک الایمان بر او گذاشته شود. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۸]

۴-۳-۱-۲- دلیل دوم: عبدالجبار دلیل دیگری را نیز اضافه نموده و می‌گوید: برّ و تقوی بر همه طاعات و واجبات و نوافل واقع می‌شود؛ پس واجب نیست هر گاه انسان، خللی در نافله ایجاد نمود و یا آن را ترک کرد، بدون دلیلی گفته شود که او غیر کامل التقوی و ناقص البرّ است، سوای آنچه که به آن اشاره نمودیم از اینکه شایستگی او را برای ذم و لعن فرض می‌کند. اینجا نیز همین طور است و این همان حقیقت ایمان، نزد ماست. [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۸]

۴-۳-۱-۳- دلایل جزئیت ترک معاصی در مفهوم ایمان: عبدالجبار برای جزئیت ترک معاصی در مفهوم ایمان نیز، دلایلی را بیان نموده و اعتقاد خویش را اینگونه برهانی می‌کند.

۴-۳-۱-۴- دلیل اول: آیه «بئس الاسم الفسوق بعد الایمان» [آیه ۱۱ حجرات] مفاد این آیه دلیلی بر جدایی فسق و ایمان است؛ زیرا کلمه «بعد»، دلالت بر تفکیک این دو از یکدیگر دارد. سید مرتضی جواب می‌دهد که واژه بعد در عبارت «جاءنی زید بعد عمرو» به معنای انقضای دومی و تفکیک بین آن دو نیست تا بگوییم در این آیه هم، بدان معناست. مفاد آیه ثبوت فسق بعد از اتصاف به ایمان است و اینکه چنین کاری مورد سرزنش است و این غیر از مدعای معتزله است.» [عبدالجبار، ۲۰۰۶، ۳۴۹، سید مرتضی، ۵۴۸ و جوادی، ۱۳۶۷، ۱۶۶]

۴-۳-۱-۳- دلیل دوم: قاضی بر آن است که فرمان به کار قبیح و اراده آن از خداوند متعال، هر دو

اسلام نوعی مصونیت و امنیت ظاهری به ارمغان می‌آورد؛ اما با ایمان است که دل به آرامش و امنیت حقیقی می‌رسد.

در روایات اسلامی، صریحاً ایمان از اسلام متمایز گردیده است. [کلینی، ۱۳۶۴، ج ۳، صص. ۴۴-۴۵، محمدی ری شهری، ۱۳۸۴، ج ۶، صص. ۲۵۵۱ و ۲۵۴۹، و زاهدی، ۱۳۸۱، صص. ۵۳۹ - ۵۴۰] هم چنین اکثریت متکلمان شیعی، میان اسلام و ایمان تفاوت قائل شده و دایره شمول اسلام را، فراتر از ایمان می‌دانند. [مفید، ۱۳۷۳، ۲۷۶، همو، ۱۳۷۱، ۵۴۰، مکدرموت، ۱۳۶۳، ۴۷۷، شریف مرتضی، ۵۳۶، خواجه نصیر، ۱۴۰۵، ۴۶۶، علامه حلی، ۱۴۰۵، ۹۲، مجلّسی، ۱۳۸۱، ۵۶۶، سلطان الواعظین، ۱۳۴۶، ص: ۵۵۹ - ۵۶۲] و در میان اهل تسنن، متکلمانی نظیر [اشعری، ۱۳۹۷، ۲۰، باقلانی، ۱۹۸۷، ۳۹۲، همو، ۱۹، بدوی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۶۷۳، غزالی، ج ۱، ۲۰۵، همو، ۱۱۷ و فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۰، ۴۵] بر آنند که اسلام و ایمان تفاوت دارد و از جمله اندیشمندان و لغویونی که قائل به تفاوت این دو مقوله دینی هستند عبارتند از: [جرجانی، ۱۳۷۰، ۱۰، راغب، ۱۴۲۹، ۴۲۳، طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ۸۷، ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ۲۹۳، تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ۱۷۹، دهخدا، ج ۶، ۲۴۷۷ و سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲، ۱۸۶]

معتزله میان ایمان و اسلام تفاوتی قائل نیستند و قاضی عبدالجبار نیز در بعضی از مصنّفات و مولفات خویش بر این موضوع و اعتقاد صحّّه گذارده و معتقد است که میان این دو واژه دینی- اسلامی، تفاوتی نمی‌باشد و طبق نموداری که برای مکلف ترسیم می‌نماید و مبانی سه‌گانه‌ای که ارائه می‌کند، مسلمان را همانند مؤمن، شایسته ستایش دانسته است.

۵-۱-۱- دلایل تشابه اسلام و ایمان از منظر قاضی

قاضی عبدالجبار بعد از بیان باور خویش مبنی بر تشابه اسلام و ایمان، دلایلی را برای اثبات مدعای

خویش تبیین نموده است که در این بخش، دلایل قاضی بیان خواهد شد.

۵-۱-۱-۱- دلیل اول: قاضی در شرح اصول خمس

می‌نویسد: «اسم مسلمان در شرع، اسمی است برای کسی که همانند مؤمن، شایسته مدح و تعظیم می‌باشد و اسلام ذکر نشده مگر آنکه قرینه‌ای آمده است که دلالت می‌کند بر اینکه آن مستحق مدح و ستایش است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ...»^۱ [آیه ۳۵/ احزاب] و نیز فرمود: «عَسَى رَبِّهِ أَنْ يُلَقِّكَ أَنْ يَبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ...»^۲ [آیه ۵/ تحریم]

قاضی عبدالجبار بعد از بیان این مطلب می‌افزاید: «در این مورد بعضی از متفکران با ما مخالفت کرده‌اند و میان مؤمن و مسلمان فرق گذاشته‌اند و به آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قَوْلُوا اسْلَمْنَا...»^۳ [آیه ۱۴/ حجرات] استناد نموده و گفته‌اند: خداوند میان ایمان و اسلام جدایی قائل شده است و اگر هر دو به یک معنای واحد بود وجهی و دلیلی برای جدایی میان آنها نبود.»

وی بعد از بیان این استدلال نقضی، آن را مورد نقادی قرار داده و گوید: «عمده‌ترین دلیلی که خداوند متعال، اسلام را در این جایگاه به‌کار برده است، بنابر حدی است که اهل لغت، آن را مجازاً استعمال می‌کنند و ما از وجود مجاز در کتاب خداوند متعال، جلوگیری نمی‌کنیم، بنابراین حالت در اسلام، همانند حالت در مؤمن است و خداوند آن را بسیار در کتابش به‌کار برده است و از آن، آن معنایی را اراده نموده که در اصل برای آن قرار داده است؛ مانند قول

۱- (یقیناً، مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان با ایمان، مردان و زنان مطیع فرمان خدا...)

۲- (امید است که اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش بجای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مومن، متواضع...)

۳- (اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید مسلمان شده‌ایم...)

۵-۱-۴- **دلیل چهارم:** دلیل دیگر قاضی بر یکی بودن ایمان و اسلام، آن است که گوید: «قول خداوند متعال در آیه حنفاء و یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاة و ذلك دین القیمه»^۴ [آیه ۵ / بینه] دلالت می‌کند بر اینکه همه «آن=ذکر»، دین است و خداوند متعال دلیل آورده است که اسلام، همان دین است؛ زیرا می‌فرماید: «إِنَّ الدین عند الله الاسلام»^۵ [۱۹ / آل عمران] و آن واجب می‌کند که دین و اسلام، همان سایر واجبات و اطاعات است و همچنین است ایمان؛ زیرا خداوند متعال با سخن خویش آن را بیان فرموده است: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دیناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^۶ [۸۵ / آل عمران] و این آیه، نشانه آن است که ایمان، همان اسلام است؛ زیرا اگر غیر از آن بود، از او پذیرفته نشود.» [عبدالجبار، ج ۲، ۶۹۸، همو، ۲۰۰۶، ۶۹ و ایچی، ۱۹۹۷، ج ۳، ۵۳۶]

۵-۱-۲- نقد دیدگاه قاضی

بنابر آنچه که از دیدگاه قاضی بیان شد، قاضی معتقد به یکی بودن اسلام و ایمان است و مدعی است که اسلام، مشابه ایمان می‌باشد؛ زیرا وی ابتدا اثبات می‌کند که اسلام دارای ویژگی‌های اسماء شرعی بوده و مسلمان، همانند مؤمن اسم مدح است و موجب ثواب و نتیجتاً هر دو در نظر شرع، یک معنا را دارا می‌باشند. و همان طور که گذشت، قاضی برای اثبات ادعای خود به چند آیه از قرآن مجید استناد نمود؛ لذا به نظر می‌رسد تمام اهتمام قاضی، بر این مطلب تعلق گرفته است که ثابت کند، فایده اسلام و ایمان از لحاظ

خداوند: یا ایُّها الذین آمنوا، آمنوا بالله و رسوله...^۱ [آیه ۱۳۶ / نساء] و آیات دیگر.» [عبدالجبار، ۱۴۲۷، ۷۰۷] ۵-۱-۲- **دلیل دوم:** قاضی در کتاب متشابه القرآن در مورد یکی بودن ایمان و اسلام می‌نویسد: [آیه ۱۴ / حجرات] دلالت نمی‌کند بر اینکه ایمان غیر از اسلام است و منظور از این سخن، آن است که آنها هنوز در حقیقت ایمان نیآورده‌اند و منقاد و تسلیم نشده‌اند و خداوند متعال در مورد حالت آنها چنین بیان فرمود: آن روشن می‌سازد که خداوند متعال فرمود: و لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ و البته هر کس ایمان در قلبش وارد نشد، نزد هیچ کس، مسلمان نمی‌باشد مگر نزد بعضی از متأخرین؛ پس او در ظاهر شهادتین را می‌گوید که مسلمان است؛ ولی با این حال نمی‌گوید که او نیز مؤمن است و خلاف آن را در آنچه که ما بیان ساختیم، بی اعتبار نمی‌سازد.» [عبدالجبار، ۱۱۸۵، ج ۲، ۶۲۴]

۵-۱-۳- **دلیل سوم:** در ادامه استدلال قبلی، به آیه [۱۷ / حجرات] استناد می‌کند و می‌گوید: «قول خداوند متعال در آیه «بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ»^۲ [آیه ۱۷ / حجرات] دلالت می‌کند که هدایت، غیر از ایمان است؛ از آن جایی که میان آنها فاصله انداخت و دلالت می‌کند بر اینکه، ایمان، همان اسلام است؛ زیرا او فرمود: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا، قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ»^۳ [آیه ۱۷ / حجرات] و اگر یکی از آن دو (اسلام و ایمان)، غیر از دیگری بود، دومی تعلق به اولی نداشت.» [عبدالجبار، ج ۲، ۶۲۴ و ابن حزم، ج ۳، ۱۲۶]

۱- (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبرش... ایمان واقعی) بیاورید...

۲- (بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است.)

۳- (آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: «اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است...»)

۴- (در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند و این است آیین مستقیم و پایدار)

۵- (قطعاً دین نزد خداوند اسلام است.)

۶- (و هر کس جز اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد.)

شرعی، یکی است و برای این مقصود، به اینکه هر دو، اسم مدح می‌باشند، اکتفا می‌کند.

ما بر اساس دلایل زیر، بر آنیم که اسلام و ایمان، با یکدیگر مشابه نبوده و دلایل قاضی، صحیح به نظر نمی‌رسد.

۵-۲-۱- نقد اول: به نظر ما این استدلال و تحلیل قاضی صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا تمام فایده اسلام و ایمان فقط اسم مدح بودن آنها نمی‌باشد که نتیجه بگیریم، چون هر دو اسم مدحند، پس از دیدگاه شرع یکسان و مشابه نگریسته شوند و مسلماً این دو اسم فواید دیگری به غیر از مدح بودن دارند و برای هر یک از آنها در متون اسلامی، آثار و فوایدی تبیین گردیده که همین آثار و فواید خود دلیلی بر تفاوت آنها می‌باشد به عنوان نمونه می‌توان به حدیثی از پیامبر (ص) اشاره نمود که فرمود: «الایمان اقرارٌ و عملٌ و الاسلام اقرارٌ بلاعمل» [سبزواری، ۱۴۱۴، ۱۰۵] و مشابه همین حدیث را نیز امام صادق (ع) نقل می‌فرمایند: «اسلام، همان اقرار ظاهری و زبانی، به همه طاعات و احکام الهی است.» [محمدی ری شهری، ۱۳۸۴، ج ۶، ۲۵۴۹]

۵-۲-۲- نقد دوم: از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «ایمان آن است که در دل مستقر شود و بنده را به سوی خدای عزوجل کشاند و اطاعت خدا و گردن نهادن به فرمانش مصدق آن باشد؛ ولی اسلام گفتار و کردار ظاهری است که تمام فرقه‌ها و جماعات مردم، آن را دارند و به وسیله آن جان‌ها محفوظ ماند و میراث پرداخت شود و زناشویی روا گردد و بر نماز و زکات و روزه و حج اتفاق و اجتماع کنند و بدان سبب از کفر خارج گشته، به ایمان منسوب گردند و اسلام شریک ایمان نیست؛ ولی ایمان با اسلام شریک گردد و در گفتار (شهادتین) و کردار (عمل به مقررات دین) هر دو گرد آیند (یعنی چنین کسی هم مؤمن است و هم مسلمان)، چنان که کعبه در مسجد الحرام است؛ ولی مسجد الحرام در کعبه نیست، همچنین ایمان شریک

اسلام است؛ ولی اسلام شریک ایمان نیست.» [کلینی، ۱۳۶۴، ج ۳، ۴۲] بنابراین درست است که اسلام و ایمان، هر دو اسم مدحند؛ ولی از جهت تعریف، آثار و فواید و مراتب و درجات با یکدیگر، تفاوتی بارز دارند و لذا همان طور که نمی‌توان کفر و فسق را به عنوان دو اسم ذمّ به یک معنا گرفت، اسلام و ایمان را نیز نمی‌توان به عنوان دو اسم مدح و به یک معنای واحد تصور نمود.

۵-۲-۳- نقد سوم: اسلام دارای مرتبه و درجه‌ای از مدح است که هر گاه وارد ایمان شویم، میزان و مرتبه مدح، فراتر رفته و شخص، واجد مدح و ستایش رفیعتری می‌گردد و حتی خود ایمان نیز دارای مراتب و درجاتی است که با هر درجه‌ای شخص، از ستایش بالاتری برخوردار می‌گردد و نیز اگر به حدیث پیامبر (ص) و امام باقر (ع)، توجه نماییم خواهیم دید که اسلام، در معنای شرعی مفهومی عام است و مؤمن مفهومی خاص، با این توضیح که در حدیث پیامبر (ص) برای تعریف ایمان، قید عمل به اقرار اضافه گردیده؛ در حالی که در تعریف اسلام، مطلق اقرار بیان شده است و این نشانه آن است که دایره شمول اسلام گسترده‌تر از دایره شمول ایمان است و در حدیث امام باقر (ع) نیز به صراحت بیان شده است که این دو (اسلام و ایمان)، رابطه عموم و خصوص مطلق با یکدیگر دارند؛ زیرا فرموده: «... اسلام شریک ایمان نیست؛ ولی ایمان با اسلام شریک گردد... چنان که کعبه در مسجد الحرام است؛ ولی مسجد الحرام در کعبه نیست...» یعنی هر مؤمنی مسلمان است؛ ولی هر مسلمانی ضرورتاً مؤمن نیست. با این تعریف پیامبر (ص) و امام باقر (ع) از اسلام و ایمان و تعاریف مشابهی که در کتب حدیث فراوان به چشم می‌خورد، می‌توان این گونه استنباط نمود که آن بزرگواران، با صراحت کامل میان اسلام و ایمان، تفاوت قائل شده و آنها را متمایز از یکدیگر می‌دانند و جالب‌تر آنکه در حدیث دیگری از امام باقر (ع) این چنین نقل شده است: «از ابی جعفر

۵-۲-۵- نقد پنجم: از آنجایی که آثار هر یک از این دو مقوله (اسلام و ایمان)، متفاوت می‌باشند، طبیعتاً این دو واژه نیز مشابه نخواهند بود؛ زیرا اسلام فقط آثار دنیوی دارد نظیر حفظ و حرمت خون، حلیت ازدواج، حق ارث بری، طهارت فرد بعد از اسلام و...؛ ولی ایمان علاوه بر دارا بودن آثار دنیوی، آثار اخروی نیز دارد و مؤمن قطعاً جزو رستگاران و بهشتیان خواهد بود؛ در حالی که بر اساس حدیث امام باقر (ع) به ابوبصیر، مسلمان کسی است که خدای را با گناهی که وعده عذاب بر آنها داده، ملاقات کرده و از آن گناهان، توبه نکرده است؛ ولی مؤمن توبه نموده و پاک و طاهر خدا را ملاقات نماید. [زاهدی، ۱۳۸۱، ص: ۵۳۹-۵۴۰]؛ بنابراین مسلمان بر عکس مؤمن، معلوم نیست که حتماً جزو رستگاران و بهشتیان باشد.

علاوه بر آن بر اساس اعتراف اکثریت متکلمین شیعی و سنی، این دو مقوله متفاوتند و بر آنند که میان اسلام و ایمان، رابطه عموم و خصوص مطلق وجود دارد، همانند [شیخ صدوق و مفید، ۱۳۷۳، ۲۷۶، مفید، ۱۳۷۱، ۵۴۰، شریف مرتضی، ۵۳۶، خواجه نصیر و علامه حلی، ۱۴۰۵، ۶۶، همو، ۱۴۱۳، ۳۴۲، اشعری، ۱۳۹۷، ۲۰، باقلانی، ۱۹۸۷، ۳۹۲، غزالی، ج ۱، ۲۰۵ و رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۰، ۴۵ و...]. این دو مقوله، متفاوت بوده و دایره شمول اسلام، فراگیرتر از ایمان می‌باشد و میان این دو، نسبت منطقی عموم و خصوص مطلق جاری است.

۵-۲-۶- نقد ششم: از سوی دیگر قاضی، فاسق را، نه مؤمن دانسته، نه کافر و آنچه که مقابل کافر قرار گرفته است، مؤمن است نه مسلمان. به بیان دیگر، آنچه میان دو سوی نفی و اثبات و کفر و ایمان، قرار داده است، فاسق است و در این دو سو، اشاره‌ای به اسلام نداشته است و این می‌تواند نشان از این باشد که برخلاف اعتقاد قاضی مبنی بر تشابه دو مقوله اسلام و ایمان، خود او در نگارش اعتقاداتش به نوعی معترف است که اسلام و ایمان متفاوتند.

محمد بن علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: ایمان شریک اسلام است در حالی که اسلام شریک ایمان نمی‌باشد، سپس وسط دست خویش دایره‌ای رسم نموده و فرمود: این دایره ایمان است و بعد به دور آن دایره دیگری کشیده و فرمود: این دایره اسلام است. آنها را بر چنین شکلی کشید و اسلام را به دایره خارجی و ایمان را به دایره داخلی مثال زد. [مغربی، ج ۱، ۱۲]. این حدیث به وضوح نشان دهنده آن است که امام باقر (ع)، با رسم صورت منطقی عموم و خصوص مطلق در دو دایره بزرگتر و کوچکتر، دایره کوچکتر را درون دایره بزرگتر قرار داده است و آن را ایمان نامیده و دایره بزرگتر و خارجی را اسلام نام‌گذاری نموده است؛ پس ثابت می‌گردد که این دو، کاملاً از یکدیگر تمایز دارند.

۵-۲-۴- نقد چهارم: به زعم نگارندگان، اولاً با توجه به نص صریح مصحف کریم، نظیر آیه [۱۴/حجرات]، که از دو واژه آمنا و اسلمنا استفاده نموده است و می‌دانیم که هر کدام از این دو واژه، بار معنایی خاص خود را داشته و قطعاً هدف باریتعالی در به‌کارگیری کلماتی این‌چنینی در قرآن، سخن‌سرایی نبوده؛ بلکه معنای ویژه هر یک، مد نظر خداوند بوده است، چنانچه واژه‌هایی مانند «غیث» و «مطر» هر دو معنای باران را دارند، در حالی که از لحاظ بار معنایی، غیث به بارانی گفته می‌شود، که هنگام نیاز بیارد و نصرتی است که در شدت حاجت آمده و ضرر را از بین ببرد. [قرشی، ۱۳۷۸، ج ۵، ۱۳۷]؛ ولی «مطر» به معنی باران معمولی می‌باشد. [همان، ج ۶، ۲۶۱]

ثانیاً نظر به احادیث معصومین (ع) که نمونه‌ای از آن در دلیل سوم ذکر گردید، این دو مقوله متفاوتند.

۱- «عن ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) انه قال: الايمان يشرك الاسلام و الاسلام لا يشرك الايمان، ثم اداً وسطاً راجتبه دائرة و قال: هذا دائرة الايمان، ثم اداً حولها دائرة اخرى و قال: هذا دائرة الاسلام، اداً هما على مثل هذه الصورة فتمثل الاسلام بالدائرة الخارجيه و الايمان بالدائرة الداخليه»

نتیجه

از مجموعه آرای و دیدگاه‌های قاضی عبدالجبار همدانی، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که ایشان، برای تبیین مفهوم ایمان از مبانی سه‌گانه‌ای استفاده نموده و بر این باور است که ایمان، از اسماء مدح بوده و جزو اسماء شرعی محسوب می‌گردد و مؤمن، مستحق پاداش می‌باشد؛ لذا بر اساس این مبانی، معتقد است ایمان، انجام طاعات و واجبات و نوافل و دوری از زشتی‌ها و محرّمات است و چنانچه فردی ملتزم به یکی از ارکان و بخش‌های نامبرده نباشد، از دایره ایمان خارج می‌گردد؛ زیرا او همانند مشایخ بزرگ معتزلی متقدم نظیر واصل، ابوالهذیل، هشام، جبایی و ...، بر آن است که عمل جزو لایتجزای ایمان به شمار می‌رود با این تفاوت که همانند واصل و ابوالهذیل و بر خلاف ابو علی و ابو هاشم جبایی، معتقد است نوافل نیز جزو تعریف ایمان می‌باشد. قاضی عمل را بر سه بخش «انجام طاعات و واجبات»، «انجام نوافل» و «دوری از زشتی‌ها و محرّمات» تقسیم نموده و هر بخشی را با ذکر دلایلی، مستدل می‌نماید. او اسلام را نیز همانند ایمان بر اساس مبانی سه‌گانه تعریف می‌نماید و معتقد است هیچ وجه تفاوتی میان این دو واژه نیست و اسلام و ایمان دو مقوله و واژه متشابه هستند.

شایان ذکر است با اینکه قاضی عبدالجبار، معتزلی است و معتزلی مسلک، عمدتاً با رویکردی عقل‌گرایانه به مسائل می‌نگرد؛ ولی به نظر نگارندگان، در باب ماهیت ایمان و ارکان آن و نیز تشابه آن با اسلام، روش قاضی، نقلی است و کمتر استدلال عقلی نموده است.

منابع

۱- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، قم: دارالقرآن الکریم.

۲- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق هلموت ریتز، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم. ۳- _____ (۱۳۹۷). **الابانه عن اصول الدیانة**، تحقیق د. فوکیه حسین محمود، قاهره: انتشارات دار الانصار، چاپ اول.

۴- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید بن حزم الظاهری، **الفصل فی الملل و الاهواء و النحل**، قاهره: انتشارات مکتبه الخانجی.

۵- ابن داود، تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی. (۱۳۶۷). **سه ارجوزه در کلام و امامت و فقه**، تحقیق و تعلیق حسن طارمی و حسین درگاهی، تهران: انتشارات سازمان چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.

۶- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). **لسان العرب**، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.

۷- القنایی، عبدالله محمد بن احمد، حقیقه الایمان. ۸- الندوه العالمیه للشباب الاسلامی، موسوعه المسیره فی الادیان و المذاهب و الاحزاب المعاصره، اشراف، تخطیط و مراجعه، مانع بن حماد الجهنی، مقدمه شیخ غالب عواجی، انتشارات دار الندوه العالمیه.

۹- ایجی، عضد الدین عبد الرحمن بن احمد. (۱۹۹۷). **کتاب المواقف**، تحقیق عبدالرحمن عمیره، بیروت: انتشارات دار الجبل.

۱۰- ایزوتسو، توشی هیکو. (۱۳۸۰). **مفهوم ایمان در کلام اسلامی**، ترجمه زهرا پور سینا، ویرایش مصطفی ملکیان، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.

۱۱- باقلانی، ابوبکر محمد بن الطیب بن جعفر بن القاسم. (۱۹۸۷). **تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل**، تحقیق عماد الدین احمد حیدر، بیروت: انتشارات موسسه کتب الثقافیه، چاپ اول.

۱۲- _____ **الانصاف**، انتشارات موقع الوراق.

۱۳- بدوی، عبدالرحمن. (۱۳۷۴). **تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام**، ترجمه حسین صابری، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.

- ۲۶- زمخشری، محمد. (۱۴۰۷). **تفسیر الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل**، بیروت: انتشارات دار الکتب العربی.
- ۲۷- سبحانی، جعفر. (۱۴۱۵). **کتاب الایمان و الکفر**، قم: مرکز الابحاث العقائدیة.
- ۲۸- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۳). **فرهنگ معارف اسلامی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۲۹- سلطان الواعظین شیرازی، محمد موسوی. (۱۳۴۶). **شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع**، تهران: انتشارات دار الکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم.
- ۳۰- سید مرتضی. (بی تا). **الذخیره فی علم الکلام**، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۳۱- شهرستانی، عبد الکریم بن ابی بکر احمد. (۱۴۰۴). **الملل و النحل**، تحقیق سید گیلانی، بیروت: انتشارات دار المعرفه.
- ۳۲- شهید ثانی، حقایق الایمان، قم: انتشارات کتابخانه آیت اله العظمی مرعشی.
- ۳۳- صابری، حسین. (۱۳۸۷). **تاریخ فرق اسلامی**، تهران: انتشارات سمت، چاپ چهارم.
- ۳۴- طریحی، فخر الدین. (۱۳۷۵). **مجمع البحرین**، تحقیق سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
- ۳۵- طوسی، محمد بن الحسن (شیخ الطائفه). (۱۳۵۸). **تمهید الاصول در علم کلام اسلامی**، ترجمه مقدمه و تعلیق عبد المحسن مشکوة الدینی زنجانی، تهران: انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ۳۶- طوسی، خواجه نصیر الدین. (۱۴۰۵). **تلخیص المحصل**، بیروت: انتشارات دار الاضواء، چاپ دوم.
- ۳۷- طوسی، محقق و علامه حلی. (۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۳ م). **کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد**، تحقیق و تعلیق حسن مکی عاملی، بیروت: انتشارات دار الصفوه الموسسه الدولیه للدراسات و النشر، چاپ اول.
- ۳۸- عبد الباقی، محمد فؤاد. (۱۳۶۴). **المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم**، قاهره: دار الکتب المصریه.

- ۱۴- برهانی، مجتبی. (۱۳۸۳). **آشنایی با برخی مباحث در کلام اسلامی**، قم: انتشارات بیت الاحزان، چاپ اول.
- ۱۵- پژوهشگران گروه فلسفه و کلام اسلامی، (۱۳۸۲). **اندیشه های کلامی شیخ طوسی**، زیر نظر دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل)، ویرایش محمد ربیع میرزایی، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- ۱۶- تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر. (۱۹۹۶). **شرح عقائد النسفی فی اصول الدین و علم الکلام**، ویرایش کلور سلامیه، دمشق: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- ۱۷- _____ (۱۴۰۱ هـ، ۱۹۸۱ م). **شرح المقاصد فی علم الکلام**، پاکستان: انتشارات دار المعارف النعمانیة.
- ۱۸- تهانوی، محمد علی. (۱۹۹۶). **کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم**، بیروت: انتشارات مکتبه لبنان ناشرون، چاپ اول.
- ۱۹- جرجانی، علی بن محمد. (۱۳۷۰). **التعريفات**، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ چهارم.
- ۲۰- جوادی، محسن. (۱۳۷۶). **نظریه ایمان در عرصه قرآن و کلام**، ویرایش رضا بابایی، انتشارات معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، چاپ اول.
- ۲۱- دهخدا، علی اکبر، **فرهنگ دهخدا**.
- ۲۲- رازی، فخر الدین ابو عبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰). **مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)**، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ سوم.
- ۲۳- _____ **کتاب المحصل**، تقدیم و تحقیق دکتر حسین اتای، قاهره: مکتبه دار التراث.
- ۲۴- راغب، ابی القاسم الحسین بن محمد. (۱۴۲۹). **مفردات الفاظ القرآن الکریم**، انتشارات طلبعه النور، چاپ چهارم.
- ۲۵- زاهدی، احمد قاضی. (۱۳۸۱). **پرسشهای مردم و پاسخهای امام باقر (ع)**، ترجمه و ویرایش محمد حسین رحیمیان، قم: نشر حاذق، چاپ اول.

- ۳۹- غزالی، ابی حامد. احیاء علوم الدین، **تخریج الحافظ العراقي**، انتشارات دار الکتب العربی.
- ۴۰- _____ **قواعد العقاید**، تخریج الحافظ العراقي.
- ۴۱- فعالی، محمد تقی. (۱۳۸۴). **ایمان دینی در اسلام و مسیحیت**، ویرایش اول، انتشارات موسسه دانش و اندیشه معاصر به سفارش کانون اندیشه جوان.
- ۴۲- قاضی القضاة، عبد الجبار بن احمد همدانی. (۱۴۲۷). **شرح الصول الخمسه**، تعلیق امام احمد بن الحسین بن ابی هاشم، تحقیق و تقدیم دکتر عبدالکریم عثمان، قاهره: انتشارات مکتبه وهبه.
- ۴۳- _____ (۱۳۸۵ هـ ۱۹۶۵ م). **المغنی فی ابواب التوحید و العدل**، جلد ۱۱، ۱۲، ۱۷ و ۲۰، تحقیق محمد علی نجار و دکتر عبدالحلیم نجار، مراجعه دکتر ابراهیم مدکور، اشراف دکتر طه حسین، قاهره: انتشارات دار المصریه للتألیف و ترجمه.
- ۴۴- _____ (۱۱۸۵). **متشابه القرآن**، تحقیق دکتر عدنان زر زور، قاهره: انتشارات دار التراث.
- ۴۵- _____ **المنیه و الامل**، دکتر عصام الدین محمد علی، قاهره: انتشارات دار المعرفه الجامعیه.
- ۴۶- _____ (۲۰۰۶). **تنزیه القرآن عن المطاعن**، قاهره: انتشارات المکتبه الازهریه للتراث.
- ۴۷- کاشانی‌ها، زهرا. (۱۳۷۶). **ایمان و مؤمنان در قرآن و حدیث**، تهران: نشر رامین، چاپ اول.
- ۴۸- کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۳۶۴). **اصول کافی**، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران: انتشارات بنیاد رسالت
- (روزنامه رسالت)، با همکاری موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور.
- ۴۹- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۸۴). **میزان الحکمه**، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: انتشارات دارالحدیث، چاپ پنجم.
- ۵۰- محمدی گیلانی، محمد. (۱۴۲۱ ق - ۱۳۷۹ ش)، **تکمله الشوارق الالهام للمولی عبد الرزاق اللاهیجی**، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- ۵۱- مجلسی، محمد باقر. (۱۳۸۱). **حق الیقین**، انتشارات کانون پژوهش، چاپ دوم.
- ۵۲- معروف الحسینی، هاشم. (۱۳۷۶). **شیعه در برابر معتزله و اشاعره**.
- ۵۳- مغربی، قاضی ابو حنیفه نعمان بن محمد، **دعائم الاسلام**، بیروت، انتشارات دار الضواء.
- ۵۴- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). **مجموعه آثار**، تهران: انتشارات صدرا، چاپ ششم.
- ۵۵- مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان العکبری بغدادی. (۱۳۷۱). **اوائل المقالات**، مقدمه و تعلیق شیخ الاسلام زنجانی، تصحیح واعظ چرندابی، تبریز و قم: انتشارات کنگره بزرگداشت شیخ مفید، چاپ دوم.
- ۵۶- _____ (۱۳۷۳). **شرح توحید صدوق**، تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵۷- مکدموت، مارتین. (۱۳۸۴). **اندیشه‌های کلامی شیخ مفید**، ترجمه احمد آرام، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۵۸- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶). **تفسیر القرآن الکریم**، تحقیق محمد خواجهی، قم: انتشارات بیدار، چاپ دوم.